

مالیخولیای حکمتیست ها

مالیخولیا یا مرض (سودا وی) یکنوع مرض است که وقتی فرد به آن دچار گردد، خیال پرداز میشود و گاهی این تصورات موهوم و خیالات واهی باندازه ای سخت و شدید میگردد که شخص به همه چیز و همه کس بدبین و بی اعتنا گشته و بعضاً به تخریب هرآنچه که خود ساخته است میپردازد.

اگرچه این مرض مسری نیست و ازکسی به کسان دیگر سرایت نمیکند، اما متاسفانه در دنیای سیاست این مرض مسری است و اگر دستگاه رهبری حزبی به آن دچار گردد، بدنه حزب هم از آن تسری جسته و به مرض دچار میشود، خصوصاً اگر حزب قبلاً طی عوارض همین ناخوشی به (سکت) بدل شده باشد.

با حاکمیت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و درپروسه مبارزه با این رژیم، زمانی سازمان مجاهدین خلق ایران و متاسفانه اخیراً حزب کمونیست کارگری حکمتیست به مرض مالیخولیا دچار شده اند.

علائم این ناخوشی را بصورت ذیل میتوان دسته بندی کرد:

* حزب مبتلا به مالیخولیا، خود را یکه تاز میدان مبارزه میداند و آنچنان خودپسند و مغرور میشود که غیر از خود هیچ جریان دیگری را به حساب نمیآورد.

** درعالم خیال دشمن را به غایت ضعیف و ناتوان پنداشته و هرروز بر این باور است که زمان انداختن دشمن فرارسیده و باید شمارش معکوس را شروع کرد.

*** تکبر و پرخاشگری و بددهنی به صفات دائمی آنان بدل شده و این صفات را به حساب استقامت، شجاعت و صراحت میگذارند.

**** درعالم خیال و هیروت همواره شکستهای خود را پیروزی جلوه میدهند و تصور میکنند با هیاهو و جنجال قادراند مخاطبین خود را مرعوب سازند.

***** عقلیت جامعه را دست کم گرفته و خود را منشاء خردمندی جامعه میدانند.

حال باتوجه به آناتومی این مرض خطرناک، اجازه میخواهم با تشریح دو رویداد

اجتماعی، فاکت های روشن در رابطه با ابتلای حکمتیست ها به این مرض ارائه دهم: اخیراً دو رویداد مهم در صحنه سیاسی ایران اتفاق افتاده که حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، جلوه های روشنی از برخورد مالیخولیائی خویش را به نمایش گذاشت. طبعاً من میزان اهمیت تاثیر اجتماعی این دو رویداد را یکسان ارزیابی نمیکنم، آنچه پیوستگی این دو حادثه را از دیدگاه من برجسته و بهم مرتبط کرده اجتماعی بودن این اتفاقات و پیوند آنها با جامعه است.

یکی از این اتفاقات مهم وضعیتی است، که بعد از ۱۳ آذر امسال در جنبش دانشجویی ایران پیش آمد، و دیگری اعلام فراکسیونی تحت نام «فراکسیون فعالیت بنام کومه له» از طرف جمعی از اعضا حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان این حزب (کومه له). برخورد مالیخولیایی حکمتیست ها به رویدادی که برای گرایش سوسیالیستی جنبش دانشجویی ایران پیش آمد - آنارشیتی و غیرمسئولانه بود. هیاهو و جنجالی که متعاقب فشارها و دستگیری دانشجویان از خود نشان دادند، آنچنان فضایی بوجود آورد و آنچنان گرد و خاکی به پا کرد که مدتها توجه دانشجویان مبارز و سوسیالیست را از بازبینی درست اتفاقی که افتاده بود بازداشت.

حکمتیست ها بجای اینکه تمام امکانات و فعالیتهای خود را برای افزایش ضریب امنیتی دانشجویان دستگیر شده بکار گیرند و با قبول این واقعیت که گرایش سوسیالیستی جنبش دانشجویی باید برای پیشرویهای بعدی، فعلاً به عقب نشینیهای معین و تاکتیکی تن در دهد، با هر آنچه در توان داشتند به جریان اتحاد سوسیالیست کارگری حمله کردند و فضا به درجه ای آلوده شد که توجه بخش وسیعی از فعالین داخل و خارج کشور، بجای دل مشغولی به وضعیت جنبش دانشجویی، درگیر جنگ و نزاع سکتاریستی حکمتیست ها و اتحاد سوسیالیست کارگری شدند. تاکتیک خلق واقعه های جنجالی از رویدادهای اجتماعی، استفاده ابرازی از جنبشهای اجتماعی برای مقاصد تشکیلاتی، منتج از استراتژی معینی است که منافع رهبر را بر تشکیلات و منافع تشکیلات را بر جنبش و

طبقه ترجیح میدهد.

براساس این استراتژی حکمتیست ها باید « پرچمدار چپ افراطی در جامعه باشند، نه در رده دوم و سوم، پرچم چپ افراطی در جامعه باید بطور بلامنازعی در دست آنان باشد و آنان باید به عنوان شبحی برفراز جامعه به پرواز درآیند.» (منصورحکمت – استراتژی حزب و قدرت سیاسی – آوریل ۱۹۹۸) برای رسیدن به این فاز باید به هر تاکتیکی متوسل شد و اگر تق کار درآمد، کاسه، کوزه ها را باید سر دیگران شکست. دیگران مهم نیست کی ها هستند، مثلاً چند سال قبل چون حزب کمونیست کارگری (حزب مادر) میخواست گریبان خودش را ازاین استراتژی رها کند (آنهم نه صریحاً، بلکه تلویحاً) حکمتیست ها حتی حاضر نشدند درکنگره رسمی وقانونی حزبشان شرکت کنند، و بدون توجه به جامعه، طبقه، رفاقت و همه آرمانخواهی مشترکی که داشتند، توهین هایی به رفقای خود کردند، که انسان از بازگکردن آن شرم دارد.

بهرحال براساس این استراتژی، باید جنجال درست کرد وازاین طریق، بخشی ازاستراتژی خود را در جامعه متحقق کرد. باید بهرشیوه ممکن مشهور شد! باید شبح شد! باید افراطی بود! باید آنارشیست بود!

به قول شاعر: « طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد دردل دوست بهرحیله رهی باید کرد » فعلاً که کار در میان کارگران چنگی به دل نمی زند وهنوز کارگران نتوانسته اند، تشکلهای توده ای خود را سازمان دهند، مضافاً به اینکه فاصله زمانی زیادی لازم است تا این تشکلهای به حزب حکمتیست ملحق شوند، حال که این پروسه غیرقابل تحمل شده و اوضاع جمهوری اسلامی هم قمر درعقریه، باید کاری کرد، باید مطرح شد!

حکمتیست ها میگویند: « حزب ما، حزبی بود که در اول ماه مه های سنندج دخالت داشت، بامحافل کارگری مختلف که رادیو گوش میکردند، برنامه حزب را توزیع و تکثیر میکردند، به خارج سفر میکردند، مرتبط بود و الان از خودمان میپرسیم و دیگران از ما

میپرسند که پس چه شد آن نفوذی که ما داشتیم؟ بافت و پایه کارگری داشتیم و الان نداریم، چه شدند؟ معلوم است، حوصله همه سررفت، همه که منتظر نمیشوند تا انقلاب بیاید و آنها را با خودش ببرد. بعد از مدتی تصمیم دیگری در زندگیشان میگیرند و کار دیگری میکنند و یا اصلاً میگویند این کار نتیجه وفایده ای ندارد. محافل کارگر و فعال کارگری که در آن دوره ها با ما بودند، الان میشنویم که دارند کار دیگری میکنند. « (منصور حکمت - مقاله حزب و قدرت سیاسی - اوریل ۱۹۹۸)

براساس چنین استراتژیی است که حکمتیست ها نمیخواهند بی سروصدا وبدون جاروجنجال عقب نشینی تاکتیکی وموقتی دانشجویان رابه رسمیت بشناسند. حکمتیست ها گرایش سوسیالیستی درون جنبش دانشجویی را گرایشی قائم به ذات میدانند، نه کرایشی منبعث از جامعه ومبارزه طبقاتی درون جامعه، بنابراین فرض آنان این است که دانشجویان سوسیالیست بعد از این واقعه دیگر میروند پی کارشان. بهمین دلیل ساده است که حکمتیست ها باید این شکست را پیروزی وانمود کنند. روشن است که دراین گیرودار باید یقه کسانی را چسپید.

طرف نمیتواند، جمهوری اسلامی و اعوان و انصارش باشد، چون با جنجال علیه رژیم، نمیتوان نام در کرد. مناسب ترین مدعیان که پیداست، اعتبار و نشانی هم در جنبش دانشجویی دارند، باید در تیررس حضرات قرار میگرفت، هدف اول اتحاد سوسیالیست کارگری و هدف دوم حزب کمونیست ایران. لیدر بافحش وناسزا فرمان آتش داد و توپخانه حکمتیست ها، توپ باران را شروع کردند، اما خوشبختانه عقلیت جامعه و جنبشهای اجتماعی مافوق تصور حکمتیستهاست و در واقع زیاد طول نکشید که حکمتیست ها خسته شدند و بعد از فروکش کردن برخورد مالیخولیایی آنان، گرایش سوسیالیستی درون جنبش دانشجویی مجال یافت تا وقایع را بازبینی کند و تلاش برای بازسازی خود را از سر گیرد.



درمورد رویداد دوم یعنی مساله اعلام « فراکسیون فعالیت تحت نام کومه له » از طرف جمعی از اعضای حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان این حزب (کومه له) برخورد مالیخولیایی حکمتیست ها، قبح قضیه را به مراتب بیشتر از مورد اول نشان داد و بی مسئولیتی این سکت را برهمگان آشکارکرد. هنوز چند روزی از اعلام این فراکسیون نگذشته بود و هنوز عکس العملی از طرف کومه له و حزب کمونیست ایران در این خصوص مشاهده نشده بود، که حکمتیست ها طی یک مجموعه برنامه سازمان داده شده واز پیش تعیین شده، با رفتار و منشی کاملاً هیستریک و مالیخولیایی علیه کومه له و حزب کمونیست ایران شروع به سمپاشی کردند.

ابتدا لیدر حکمتیستها (کورش مدرسی) در یک برنامه تلویزیونی خطاب به مردم ایران و کردستان نوید انشعاب و تلاشی حزب کمونیست ایران و کومه له را سر میدهد و وعده میدهد که در این باره متعاقباً به تفصیل صحبت خواهد کرد.

نوید تلاشی وانشعاب در کومه له را کورش مدرسی زمانی از تلویزیون به توده های مردم بشارت میدهد که قضیه فعلاً نه به دار است و نه به بار، اعضای این فراکسیون قریب یک دهه است این اختلافات را با تشکیلات مطرح کرده اند و وظایف تشکیلاتی خود را نیز انجام داده اند، ممکن است مدت زمان نسبتاً طولانی دیگری نیز لازم باشد تا این رفقا، سرانجام خط خود را از خط رسمی کومه له جدا کنند و یا طی پروسه ای این رفقا به تحلیل های نادرست خود پی برده و همچون همیشه هم رزم رفقای خود باشند.

مساله قابل توجه در این رویداد، این است که، حکمتیست ها چه منفعت مهمی دارند که با این تعجیل و با این آب و تاب و فوریت آتش بیار معرکه میشوند و لیدر این حزب فوری ترین مسائل در دستور این حزب را (قرائت شمارش معکوس) از دستور خارج و خود را به استودیو تلویزیون رسانده و این بشارت را به کارگران و توده های

مردم میدهد؟!

کوروش مدرسی در این مصاحبه فوری و کوتاه، چون وقت گزافه گویی ندارد، خیلی کوتاه دو حکم کلی صادر میکند و وعده میدهد در اسرع وقت به تفصیل در این باره صحبت کند. دو حکمی که لیدر صادر میکند، عبارتند از: ۱ - ناسیونالیست بودن فراکسیون بی هیچ تردید و اما و اگر ۲ - تایید اساسی ترین خواست فراکسیون، یعنی انحلال حزب کمونیست ایران، آنهم بابکار بردن عباراتی که هیچوقت دشمنان حزب کمونیست ایران بکار نبرده اند. هر عابر بیگناهی میتواند به احکام این لیدر گناهکار تردید کند. مگر امکان پذیر است یک جریان سیاسی که مرده، که جنازه است که هیچ ربطی به جامعه ندارد، که بی جرات است، همزمان اعلام یک فراکسیون آنهم بقول سرکار یک فراکسیون ناسیونالیست، تا این اندازه قادر باشد در جامعه انعکاس یابد!

اگر این همه بی اهمیت است، چرا سرکار از تلویزیون و رو به جامعه منعکس کردید! اگر جنازه است چرا گردهمایی اضطراری اعلام میکنید و در مورد این جنازه شکر میشکنید!

مالیخولیای کوروش مدرسی در سخنرانی لندن تحت عنوان «کومه له از توهم تا واقعیت» به اوج خود میرسد. ایشان ضمن بازبینی تاریخ تکوین کومه له (البته به روایت خود) کیفرخواست انحلال حزب کمونیست ایران و تصرف عمارت کومه له را توسط حکمتیست ها صادر میکند.

نکات مهم و مندرج در این ادعای نامه مالیخولیایی را بشرح ذیل میتوان دسته بندی کرد: (۱) کوروش مدرسی مدعیست که کومه له با استناد به مصوبات کنگره اول این سازمان (که قول انتشار آن را نیز داده است) ربطی به مارکسیزم نداشته و آرمان این سازمان آزادی و برابری نبوده است.

(۲) در واقع بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران و بدلیل حضور ایشان و جمعی دیگر از کمونیستهای مبارز و طی یک پروسه تدریجی، کومه له به یک جریان چپ و رادیکال

تبدیل شد.

(۳) کمونیزم کارگری بعد از انشعاب از حزب کمونیست ایران کل رادیکالیزم و برابری طلبی و خلاصه جمیع سیاستها و موضعگیریهای انقلابی تا آنزمان کومه له و حزب کمونیست ایران را باخود برد و در واقع آنچه بعداً بنام حزب کمونیست ایران و سازمان کردستانش (کومه له) باقی ماند بنا به تحلیل ایشان ملغمه ای بوده از گرایشات ناسیونالیستی، لیبرالی و چپ سنتی.

(۴) کورش مدرسی مدعیست، در حال حاضر حزب کمونیست ایران و کومه له یک جنازهٔ بیحرکت است که مداماً گرایش ناسیونالیستی همچون قارچ از آن میروید.

(۵) آقای مدرسی در آخرین بخش ادعانامه خود، کومه له را به یک عمارت اجاره ای تشبیه میکند و ضمن اینکه اعضا و فعالین این عمارت اجاره ای را نالایق خطاب میکند که نمیتوانند در مقابل مهاجمین مقاومت کنند، وعده میدهد که سرانجام یا آنان (حکمتیست ها) یا ناسیونالیست ها این عمارت را بتصرف خود در خواهند آورد.

مدرسی هم در مصاحبه تلویزیونی وهم درسخرانی لندن خطاب به مریدانش تلاش میکند ادای منصور حکمت را درآورد، تازه اگر به زعم خود در این کار موفق شده باشد (که من زیاد مطمئن نیستم) باور کنید این فقط یک ادا درآوردن است، وگرنه منصور حکمت کجا و کورش مدرسی کجامرحبا!

منصور حکمت سیاسی بود، تئوریسین بود، بانزاکت و مودب بود. من بیاد ندارم منصور حکمت رفقای تا دیروز خودش را، بی شعور، نالایق و پست خطاب کرده باشد. مطمئناً اگر منصور حکمت زنده بود و خیالات واهی کورش مدرسی در مورد کومه له و بی ادبیهای وی را در مورد فعالین کومه له میشنید، بطور قطع میگفت: « لطفاً رفیق سیاسی و مودب باش! » کورش مدرسی فقط در حوزه مالیخولیایی که به آن دچار شده، این امر به وی مشتبه شده که تئوریسین است، وگرنه در دنیای واقع فقط یک مبلغ توانا است و بس. تازه اگر مریدانش موفق به کنترلش نشوند، ممکن است در

فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، گارد آزادی موفق به کنترل یکی از محلات مریوان هم نشود!!

ایشان در عالم مالیخولیا، تصور میکنند باهای وهوی و جنجال و بکاربردن کلمات رکیک، مبارزه طبقاتی را به سرانجام برسانند. حکمتیست ها درحالیکه بشدت از متشکل شدن طبقه کارگر مایوسند، همه امید خود را به یک حادثه تصادفی و سرنگونی غیرمنتظره حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی گره زده اند. آنان وجود احزاب و سازمانهای سیاسی را نتیجه غیر قابل انکار گرایشات اجتماعی میدانند، بهمین خاطر است که صدور فرمان انحلال هیچ حزبی از دیدگاه آنان ربطی به جامعه و مبارزات اجتماعی ندارد، و بهمین دلیل ساده است که کورش مدرسی تاکنون چندین سازمان و حزب سیاسی را تجربه کرده و همه آنها را به انشعاب و انحلال و تلاشی کشانده است .

کورش مدرسی مدعیست که، چون ایشان و جمعی از کادرهای حزبشان زمانی عضو حزب کمونیست ایران بوده اند وارث تمام سنت های انقلابی این جریان هستند. این ادعا هم غیر مارکسیستی است و هم به غایت عقب افتاده.

آقای محترم! اولاً، مبارزه موروثی نیست ،چون اگر، اینچنین بو، شما اکنون فعال جریان دیگری بودید.

این ادعای شما بهمان درجه معتبر است، که ادعای عبدالله مهتدی، یا مثلاً این ادعا که پلخائف وارث انقلاب بولشویکیست. نزدیک به دو دهه است، شما و یاران حزب کمونیست ایران را ترک کرده اید و صاحب استراتژی دیگری شده اید. شما دو دهه است که حق و حقوق یک ملت تحت ستم را مسخره میکنید و جنبش انقلابی کردستان را فقط به این بهانه که گرایشی غیراز گرایش سوسیالیستی در آن وجود دارد، رها کردید و تا مدتها پشت سرتان را هم نگاه نکردید.

برخلاف ادعای شما، وارث بیانیه حقوق پایه ای مردم زحمتکش، کاتب و نویسنده آن نیست، بلکه کسانی هستند که با عشق به متحقق کردن این حقوق دو دهه بیشتر از

تو و رفقاییت، تلاش کردند و به آن وفادار ماندند .

اگر می‌خواهید سراغ رنجهای گمشده تان بگردید، این حق شماست و کسی نمیتواند شما را از این حق محروم کند. شما میتوانید تقاضای عضویتتان را به دبیرخانه حزب کمونیست ایران بدهید، قطعاً بررسی میکند. شما در تقاضای خود حتما مرقوم بفرمائید که اولین مقاله علیه مذهب را که از رادیو صدای انقلاب و رادیو صدای حزب کمونیست ایران پخش شد، توسط شما نوشته شده، ممکن است پروسه قبول عضویت را تسریع کند!

دوست عزیز! از وقتی که شما ما را ترک کرده اید بیست سال گذشته، کومه له و حزب کمونیست ایران با وفاداری به آرمان طبقه کارگر و عشق به انقلاب کارگری توسط وبوسیله خود کارگران به مبارزه ادامه داد.

شما رفتید، یک بنی شدید، تغییر ریل دادید، دو باره چند بنی شدید، از متشکل شدن طبقه کارگر مستاصل شدید، رکیک ترین مضامین و عبارات را در حق رفقاییتان بکار بردید و هنوز اندر خم یک کوچه اید!!!

کوروش مدرسی، در خاتمه سخنرانی اش خطاب به فعالین حزب کمونیست ایران و کومه له با حالتی هیستریک و مالیخولیائی میگوید: « شما جرات نمیکنید از این سنت ها دفاع کنید، شهامت داشته باشید! این پستی چیه که تحمل میکنید! » (کوروش _سخنرانی کومه له از توهم تا واقعیت _ سایت آزادی بیان) پیداست هنوز در ادبیات حکمتیست ها، واژه هائی از قبیل شهامت، مردی، جرأت پستی و . . . به مراتب بیشتر از جامعه، طبقات، گرایشهای اجتماعی، کمونیزم کارگری، متانت انقلابی، آزادی بیان و . . . طرفدار و اعتبار دارد! واقعیت این است وقتی کوروش مدرسی خطاب به ما میگوید «شهامت» داشته باشید، منظورش چیست؟! اگر منظورش این است که ما اقلیتی را که مخالفتهایی با بعضی از سیاستهای رسمی حزب دارند و هنوز این اختلافات شفافیت تام و تمام نیافته، با پس گردنی بیرون کنیم! اظهرمن الشمس است

که چنین شهامتی نداریم و اگر منصور کمت هم زنده بود چنین شهامتی نداشت. بنظر میرسد این برادر بیشتر شایستگی استالینیست بودن را دارد تا حکمتیست بودن. ممکن است شهامت را همان عکس العملی بدانند که منصور حکمت نزدیک به دو دهه قبل، وقتی که هیچ مخالفی نداشت، و حزب کمونیست ایران و کومه له را ترک کرد، بدانند. هرچند بعید میدانم منظور آقای مدرسی این باشد، ولی اگر چنین منظوری هم داشته باشد سخت در اشتباه است، چون اگر منصور حکمت زنده میبود و در چنین موقعیتی قرار میگرفت، اشتباه دو دهه قبل را تکرار نمیکرد.

من متوجه نیستم، فعالین یک جریان اجتماعی و زمینی که با متانت مشغول تلاش برای تحقق برنامه سوسیالیستی، تلاش برای تحقق حاکمیت انقلابی توده های مردم هستند، بیانیه حقوق پایه ای مردم زحمتکش کردستان و بیانیه حقوق زن را پراتیک میکنند، روزانه به دو زبان کردی و فارسی دریک رادیوی ۲۴ ساعته ماهواره ای و چندین ساعت برنامه تلویزیونی، کدام پستی را تحمل کرده اند!! مگر به رسمیت شناختن آزادی بیان پستی است؟! مگر تحمل رفقای که حداقل ۳۰ سال است فداکارانه مبارزه کرده اند پستی است؟! مگر تحمل اقلیتی که هنوز اختلافاتش روشن نیست، اما فصل مشترکهایش روشن واضح است، پستی است؟! لطفاً متین باش، سیاسی باش وقاعده بازی رارعايت کن!

درخاتمه من علاقمندم نظرم را نسبت به آرزوئی که حکمتیست ها دارند و آن نابودی و انحلال حزب کمونیست ایران است، بیان کنم واقعیت این است که، خواست و آرزوی حکمتیست ها را نمیتوان درکاتاکوری ناسیونالیزم کرد یا شونیزم فارس دسته بندی کرد. این آرزو اساساً منتج از استراتژی معینی است که از درک رویزیونیستی از کمونیسم و جنبش کمونیستی و رابطه حزب و طبقه نشأت گرفته است.

حکمتیست ها با تکیه بر استراتژی حزب و قدرت سیاسی این خواست و آرزو را استنتاج کرده اند. حزب کمونیست کارگری درکنگره دوم خود و بعد از تصویب پلادفرم

مشهور منصور حکمت تحت عنوان «حزب و قدرت سیاسی» اساساً در یک تعارض سیاسی و ایدئولوژیک بسیار مهم قرار گرفتند. ایدئولوژیک بود، چون منصور حکمت لیدر حزب، بقول خودش مرتکب گناه شده بود و پایه ای ترین مبانی مارکسیزم را در مورد جنبش کمونیستی و رابطه طبقه کارگر با این جنبش و نهایتاً چگونگی به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی دچار تردید و تجدیدنظر شده بود. سیاسی بود، چون با این تجدید نظر و با این استراتژی جدید، بازگشت به عقب و رجوع به گذشته معنایش حداقل برای منصور حکمت مرگ سیاسی بود. پایه مادی این انتخاب غلط اساساً دو درک و تحلیل نادرست بود. اول اینکه، بر مبنای تحلیل آنان سرنگونی حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی قریب الوقوع است. دوم اینکه، طبقه کارگر ایران با وضعیتی کاملاً استثنایی روبرو است، چون در ایران یک طبقه کارگر وسیع وجود دارد که بغایت نامتشکل است، اما در عوض در ایران یک حزب چپ وجود دارد که بسرعت در حال رشد است و دارد شانه به شانه لیبرالها و مشروطه خواهن میزند و اگر بخت یار باشد و پیروسه سرنگونی یک کم به تأخیر بیافتد، مساله حل است و دیگر، آقایان بورژوا هم کاری از دستشان ساخته نیست. انتخاب استراتژی حزب و قدرت سیاسی واقعا ریسک بود و منصور حکمت این ریسک را کرد.

ملزومات تحقق این استراتژی فعلاً تا اطلاع ثانوی، ربطی به طبقه کارگر و تشکل یابی این طبقه، نداشت، تنها کاری که در این رابطه لازم بود به عضویت در آوردن تعدادی از فعالین کارگری است، که باید در دستور کار قرار گیرد. اگر ملزومات تحقق این استراتژی به طبقه کارگر بی ربط شد در عوض شیوه های دیگری برای توسعه حزب در نظر گرفته شد، دیپلماسی به رکن مهمی در حزب تبدیل شد و زیاد طول نکشید، که آمد و رفت با احزاب لیبرال و سلطنت طلب و مشروطه خواه شروع شد، توجه به دمکراسی متعارف دنیای مبتنی بر اقتصاد نئولیبرالی زیاد شد. ظاهر شدن در تلویزیونهای لس آنجلسی قبضش از بین رفت، ملزومات تئوریک استراتژی یعنی، حزب و جامعه و حزب و شخصیت ها در حزب ترویج

شد و عکس رهبران قدرت آلترناتیو، جمهوری اسلامی در قطع بزرگ چاپ و روانه ایران شد. تا اینجا همه چیز بروفق مراد است، اما بتدریج زمزمه نادرستی تحلیلها در درون حزب شروع به خودنمایی میکند و حزب اولین تلفات خود رامیدهد و بیش از یکصد نفر از کادرها و شخصیتای مهمش آنرا ترک میکنند و این نگرانی وجود دارد که طرح توسعه حزب باشکست روبرو شود و بخشی از این نگرانی متوجه حزبی است که منصور حکمت تصور نمیکرد، حزبی را که او ترک کرده است بتواند به حیات خودش ادامه دهد. منصور حکمت همیشه تصورش این بود که حزب کمونیست ایران بعد از رفتن او تا سطح یک تشکیلات محلی تنزل پیدامیکند و یک تشکیلات محلی در معادلات سرتاسری و تغییر و تحول آتی ایران، نمیتواند رقیب مهمی باشد. بهمین دلیل برای اولین بار در سال ۲۰۰۱ در انجمن مارکس و زمانی که عبدالله مهتدی از کومه له انشعاب کرد ندای انحلال حزب راسرداد و از حزب کمونیست ایران خواست فعالیتش را در قلب کومه له کمونیست ادامه دهد.

بعد از درگذشت منصور حکمت، فضا برای بازبینی این استراتژی، بدرجاتی بازترشد و نهایتاً موجب انشعاب در حزب کمونیست کارگری شد، آنچه به نام حزب کمونیست کارگری باقی ماند هرچند هیچوقت با صراحت به نقد این استراتژی نپرداخته، اما تلویحاً، گریبان خود را از آن باز کرده و فعالیتش به میزان زیادی زمینی شده است، اما مشعبین از حزب کمونیست کارگری، یعنی حکمتیست ها هنوز آب به این آسیاب میریزند و هنوز دست بدرگاه باریتعالی هستند، بلکه فرجی روی دهد و حکومت جمهوری اسلامی سرنگون شود استراتژی آنان تحقق یابد. تا آنجا که به نیاتشان در مورد سقوط جمهوری اسلامی برمیگردد ما هم میگوئیم آمین و امیدواریم نیت خیرشان برآورده گردد. اما تا آنجا که به آرزوی شوم آنان که انحلال و تضعیف حزب کمونیست ایران است، مامیگوئیم لطفاً سیاسی و انقلابی باشید، حزب کمونیست ایران فقط زمانی منزوی میشود که طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی درون این طبقه منزوی شده باشد. حزب کمونیست ایران زمانی

منزوی میشود که ملت تحت ستم کرد تمام امیدشان را برای یک زندگی آزاد و برابر از دست داده باشند. حزب کمونیست ایران، نفوذ و اعتبارش را از یورش وحشیانه جمهوری اسلامی به کردستان، از سرکوب خونین ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، از سرکوب خونین کارگران خاتون آباد، از صدها و هزاران مبارزه و اعتاب کارگری، از سکوب خونین دانشجویان، از مبارزه بی وقفه زنان و سرانجام از جانباختن چندین هزارانسان کمونیست. آرزوی انحلال چنین حزبی، سرنوشت مبارزه طبقاتی هرچه باشد، لکه نگی است بر پیشانی تمام آرزومندانش. پس کـاـری نـکـنـیـد کـه شـرـمـگـیـن شـوـیـد.

محمد نبوی

۱_اگوست ۲۰۰۸